

دوفصلنامه الاهیات قرآنی

(با رویکرد کلامی)

سال سوم/ شماره ۵/ پاییز و زمستان ۱۳۹۴

صفحات ۹ الی ۲۴

بررسی انتقادی دیدگاه نصر حامد ابوزید در مورد وحی

*سهراب مروتی

**محسن حسن وندی

***فاطمه دالوند

چکیده

نصر حامد ابوزید از جمله اندیشمندان و قرآن پژوهان معاصر است که آراء و اندیشه‌های وی درباره مؤلفه‌های مربوط به قرآن کریم مناقشه برانگیز، قابل تأمل و بحث برانگیز می‌باشد؛ وهمین مسأله باعث شده است تا بسیاری از اندیشمندان حوزه علوم اسلامی با دید انتقادی به نظریات ایشان نگریسته و در مقام رد و جواب به آنها قلم فرسایی نمایند. نظر وی در باب چیستی و چگونگی وحی قرآن کریم بر پیامبر اکرم(ص) از جمله این موارد بحث برانگیز می‌باشد. در مقاله پیش رو ضمن بازشناسی مفهوم وحی، دیدگاه نصر حامد ابوزید را در این زمینه توضیح و تبیین نموده و پس از آن با استفاده از روش تحلیلی آن را مورد بررسی انتقادی قرار داده و در پایان به این مهم اشاره شده است که این دیدگاه با نص صریح آیات قرآن کریم و احادیث وارده از ناحیه ائمه معصومین(ع) مطابقت ندارد.

واژه‌های کلیدی: ابوزید، وحی، کلام الهی، لفظ و معنا.

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام. Sohrab_morovati@yahoo.com

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث. hasanvafa88@yahoo.com

*** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث. Fa.daly@yahoo.com

پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۵

اصلاحات: ۱۳۹۴/۴/۱۵

دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۰

مقدمه

یکی از مسایل بسیار مهم در حوزه علوم قرآنی، مسأله وحی می‌باشد. ارتباط عالم اعلی با عالم ادنی از جمله مسایلی است که ابزارهای بررسی آن بسیار دشوار یاب است؛ چرا که این ارتباط، مرموز و ناشناخته بوده و برای هیچ کس - غیر از دو طرف وحی - واضح و روشن نیست؛ ارتباطی است بین دو طرف دارای دو بعد وجودی متفاوت از هم که یک طرف آن مقام ماسوای ربوبی و طرف دیگر آن مقام بشری نبوی می‌باشد. و «در حقیقت این اصطلاحی و تعبیری است از ارتباط میان خدا و پیغمبر.» (رامیار، ۱۳۸۷: ۷۷) از این رو «وحی فقط با این تصور قابل تفسیر است که میان دو ذات، یکی ذاتی که سخن می‌گوید و دستور می‌دهد و عطا می‌کند و دیگری ذاتی که مخاطب است و مأمور و پذیرنده، یک گفتگوی فوق انسانی صورت می‌گیرد.» (صالح، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۵) بر همین اساس است که نظر پژوهشگران درباره آن با هم اختلاف داشته و هر کدام نظری خاص در این زمینه ابراز داشته‌اند.

از جمله این پژوهشگران می‌توان به دکتر نصر حامد ابوزید (۲۰۱۰-۱۹۴۳م) قرآن پژوه معاصر مصری اشاره کرد؛ که نظریاتش در باب مسائل قرآنی توجه بسیاری از محافل علمی را به خود جلب کرده است؛ چرا که ایشان برخلاف دیدگاه‌های رایج و سنتی در باب مباحث قرآنی، با استمداد از دیدگاه‌های زبان شناسی و متن پژوهی نظریات نوینی در این زمینه ارائه می‌دهد. حامد ابوزید، متن را محصولی فرهنگی می‌داند که بایستی در افق و موقعیت تاریخی آن را مورد مطالعه قرار داده و فرهنگ زمان نزول آن را در تحلیل محتوایی آن لحاظ کرد. ایشان قرآن را یک متن زبانی می‌داند که باید آن را با روش تحلیل زبانی مطالعه کرد. ایشان همچنین به تحلیل چگونگی ارتباط ذات اقدس الهی با پیامبر اکرم (ص) پرداخته و نظری متفاوت با دیگر اندیشمندان در این باره ارائه داده است؛ بدین معنا که علیرغم الهی دانستن منشأ قرآن کریم، بر این باور است که عبارات قرآنی تولید پیامبر اکرم (ص) بوده و ایشان در صورت دهی به وحی الهی نقش داشته است.

بنابراین این پژوهش در پی آن است که دیدگاه نصر حامد ابوزید را در مورد وحی رصد نموده و در حقیقت دیدگاه وی را در یک قالب و چهارچوب روشن به پژوهشگران ارائه نماید. و در نهایت به این سؤال مهم بپردازد که چه انتقادات و ایراداتی بر نظر این اندیشمند معاصر وجود دارد.

۱- معناسناسی وحی

۱-۱. **تعریف لغوی:** لغویون برای واژه وحی تعاریف متنوعی ارائه نموده اند. راغب اصفهانی در مفردات، کلمه وحی را به معنای اشاره سریع آورده است: «أصلُ الوحي الإشارةُ السريعةُ ولتضمنُ السرعةُ قيل أمرٌ وحىٌ وذلك يكونُ بالكلامِ على سبيلِ الرمزِ والتعريضِ، وقد يكون

بصوت مجرد عن التركيب و بإشارة ببعض الجوارح و بالكتابة» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۵۳۰): «اصل و ریشه وحی، به معنای اشاره تند و سریع است و به همین خاطر، هر کاری که به سرعت انجام گیرد آن را وحی می‌گویند. و این ممکن است در کلام، رمزی و کنایی باشد و یا آواز و صوتی مجرد از الفاظ و کلمات باشد و یا به صورت اشاره ای به بعضی از اعضا و یا با نوشتن.»

در لسان العرب آمده است که وحی به معنای اشاره کردن، نوشتن، رساله، الهام و کلام پنهانی و هر آنچه که به دیگری القا کنی می‌باشد: «الوحيُ الإشارةُ و الكتابةُ و الرسالةُ و الالهام و الکلام الخفی و کلُّ ما القیته إلى غیرک» (ابن منظور، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۳۷۹)

فیروز آبادی نیز در این زمینه می‌گوید: «الوحي، الاشارةُ و الكتابةُ و الرسالةُ و الالهامُ و الکلام الخفی و کلُّ ما القیتهُ إلى غیرک» (فیروز آبادی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۱۷۵۸) «وحی عبارت است از نوشتن، نوشته و نامه، الهام کلام پنهانی و هر چه به دیگری القا می‌شود.»

احمد بن فارس نیز آنرا در معنای القای علم و آگاهی تعریف کرده است: «و، ح، ی، اصلٌ يدلُّ علی إلقاءِ علمٍ فی إخفاءٍ أو غیره و الوحيُ الإشارةُ و الكتابةُ و الرسالةُ و کلُّ ما ألقىتهُ إلى غیرک...» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶: ۹۳) «و، ح، ی، ریشه ای است که بر القای علم به صورت مخفیانه به دیگری دلالت می‌کند. و عبارت است از اشاره، کتابت و نامه و هر چه کسی به دیگری القا کند تا بفهمد.»

چنانچه ملاحظه می‌شود واژه وحی در لغت معانی مختلفی همچون اشاره تند و سریع، نوشتن، الهام و القای علم، کلام سری و مخفی به صورت نوشته و یا اشاره را در بر می‌گیرد.

۲-۱. **تعریف اصطلاحی:** «در اصطلاح دانشمندان اسلامی، وحی به معنای القای مطلبی از سوی خداوند متعال به پیامبران است؛ خواه با واسطه و خواه بی واسطه باشد؛ اعم از آنکه دیگران بشنوند یا نشنوند و خواه از طریق مکتوبی باشد که پیامبران ببینند یا مطلبی باشد که به قلبشان الهام شود و چه در خواب صورت گیرد یا در بیداری.» (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵۰)

علامه طباطبایی در تعریف وحی چنین آورده است: «وحی یک نوع تکلیم آسمانی (غیرمادی) است که گاهی در برخی از افراد - بحسب خواست خدایی - پیدا می‌شود و دستورات غیبی یعنی نهان از حس و عقل را از وحی و تعلیم خدایی دریافت می‌کند، عهده داری این امر نیز نبوت نامیده می‌شود.» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۸۵)

بهاءالدین خرمشاهی در کتاب پژوهش‌های قرآنی به نقل از زهری در تعریف وحی چنین آورده است: «وحی هر آن چیزی است که خداوند به یکی از پیامبرانش فرو می‌فرستد و با آن دلش را استوار می‌دارد. و عین آن را پیامبر می‌تواند بر زبان آورد و بنویسد و آن در حقیقت

کلام الهی است. و گاهی هم به فرمان الهی پس از دریافت وحی مکلف نیست آن را بنویسد یا به نوشتنش فرمان دهد؛ بلکه موظف است مضمون آنرا به مردم برساند و برای آنان به روشنی بیان کند.» (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۰)

وحی به معنای مصطلح آن از مختصات انبیاء الهی و از مفاهیمی است که پیامبران را از دیگر صنوف بشری متمایز و جدا می‌سازد:

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أُحَدِّثُكُمْ (کهف/۱۱۰) «بگو: من هم مثل شما بشری هستم و [الی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»

یکی از سؤالاتی که در مورد وحی بر پیامبر اکرم(ص) مطرح می‌باشد این است که: نزول وحی بر ایشان به چه صورت بوده و خداوند متعال چگونه با پیامبر اکرم(ص) ارتباط برقرار کرده و یا به عبارت بهتر، کیفیت نزول قرآن کریم بر پیامبر(ص)، دریافت و بیان آن چگونه بوده است؟

۲- دیدگاه نصر حامد ابوزید

نصر حامد ابوزید یکی از جنجالی‌ترین چهره‌های معاصرهای جهان عرب است که دیدگاه‌های نواندیشانه وی در باب مسائل قرآنی نگاه‌های بسیاری را به خود معطوف داشته است. اساسی‌ترین دیدگاه‌های وی در این زمینه را می‌توان در کتاب مفهوم النص ایشان یافت. این کتاب در حقیقت مهم‌ترین کتاب او در زمینه مباحث قرآنی و از جمله وحی و کلام الهی بوده که با تکیه بر نظریه‌های زبان پڑوهی و متن‌شناختی دیدگاه‌های نوینی در این زمینه ارائه داده است. بنا به قول خود نصر حامد ابوزید، کتاب مفهوم النص می‌کوشد تا به این پرسش اساسی پاسخ دهد که سرشت یا ماهیت کلام خدا چیست؟ (رک: همان: ۱۱) از دیگر کتاب‌های ابوزید که در آن بحث وحی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است، کتاب نقد الخطاب الدینی می‌باشد. که اهم مباحث مربوط به این زمینه را در فصل سوم از این کتاب مطرح کرده است.

نصر حامد ابوزید در مورد وحی بر این باور است که معنا و محتوای قرآن کریم از جانب خداوند متعال، ولی الفاظ آن ساخته پیامبر اکرم(ص) می‌باشد: «جبرئیل کلمات را به پیامبر تحویل نداده بلکه آن‌ها را الهام [وحی] کرده است.» (ابوزید، ۱۳۸۷: ۵۱۷)

این دیدگاه بر این مسأله مبتنی است که پیامبر اکرم(ص) تنها معانی و محتوای قرآن کریم را از جانب خداوند متعال و توسط فرشته وحی دریافت و ایشان خود معنای متن را در قالب

الفاظ و عبارات عربی بیان کرده است؛ بدین معنا که الفاظ و عبارات قرآنی ساختار و حیانی ندارد بلکه معانی آیات بر قلب پیامبر اکرم(ص) القا و الهام شده و پیامبر آنرا به کلام خود و در قالب زبان عربی درآورده است. ایشان معتقدند که وحی در معنای خاص خود بیانگر نوعی خطاب خداوند به آدمی است؛ خطابی که پوشیده می‌باشد؛ زیرا فقط فرستنده و گیرنده پیام از آن آگاهند. معنای خاص از آن جهت که به اعتقاد ایشان واژه وحی حتی قبل از اسلام هم کاربرد داشته است؛ چرا که کاهنان نیز خبرهای غیبی را از شیاطین دریافت می‌کردند:

« وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيَجْادِلُوكُمْ ۚ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ » (انعام/۱۲۱) « و در حقیقت، شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند. و اگر اطاعتشان کنید قطعاً شما هم مشرک‌ید.»

«أن العلاقة بين النبوه و الكهانه - في التصور العربي - أن كليهما «وحى»، اتصال بين إنسان و بين كائن آخر ينتمي إلى مرتبه وجوديه أخرى، ملك في حاله النبي و شيطان في حاله الكاهن. و في هذا الاتصال الوحي ثمة رساله عبر شفره خاصه لا يتاح لطرف ثالث أن يفهمه على الأقل لحظه الاتصال و ذلك لأن النبي «يبلغ» للناس بعد ذلك الرساله و الكاهن «ينبئ» عن محتوي ما تلقاه» (ابوزيد، ۱۹۹۰:م: ۴۴)

«در منظومه فکری عربی، نبوت و کهنانت هر دو گونه‌های مختلف وحی اند. و در هر دو میان یک انسان و موجودی از مرتبه وجودی دیگر - فرشته برای پیامبر و شیاطین برای کاهن - رابطه ای برقرار می‌شود که هیچ فرد سومی آنرا دست کم در لحظه ارتباط در نمی‌یابند. از همین رو، پس از انقطاع وحی، پیامبر آن پیام را به مردم ابلاغ می‌کند. و کاهن نیز از محتوای دریافت خود خبر می‌دهد.» (ابوزید، ۱۳۸۷: ۸۹)

با این توضیح در فرهنگ عرب آن زمان واژه وحی در ارتباط با دو گروه معنا پیدا می‌کرد: یکی پیامبران و دو دیگر کاهنان. هر دو نیز خبری غیبی دریافت می‌کردند بدون اینکه نفر سومی آنرا درک کند؛ با این تفاوت که ارتباط پیامبر با غیب از طریق نیرویی فطری است که خداوند در نهاد او قرار داده ولی ارتباط کاهن از طریق قوه خیال و بر اساس ابزارها و اوراد خاص بشری است که در قوای طبیعی تأثیر گذار می‌باشد: «والفارق بين اتصال النبي بالملأ الأعلى و اتصال الكاهن، أن اتصال النبي قائم على نوع من الفطره و الخلقه أساسها الاختيار «الأصطفاء» الإلهي، بينما يحتاج الكاهن إلى آلات و أدوات مساعده تعينه على التخلص - جزئياً - من عوائق العالم المادي و الاتصال بما ورائه من العوالم.» (ابوزید، ۱۹۹۰:م: ۴۲) « تفاوت اتصال پیامبر به ملأ اعلی و ارتباط کاهن [با عالمی غیبی] در این است که اتصال پیامبر مبتنی بر

سرشت و خلقتی ویژه و بر اساس اختیار یا گزینش الهی است؛ اما کاهن برای جدایی-ولو ناچیز و ناقص- از موانع عالم مادی و رسیدن به ماورای این عالم، نیازمند ابزار و وسایل یاری دهنده است.» (ابوزید، ۱۳۸۷: ۸۶)

از نظر ایشان میان وحی بر پیامبر و واقعیات موجود یک رابطه دیالکتیکی (دو طرفه) برقرار است که دو طرف، یعنی وحی و واقعیات، بر یکدیگر اثر گذاشته و از هم تأثیر می‌پذیرند: «إِذَا كَانَ النَّصْ فِي مَفْهُومِهِ الْجَوْهَرِي وَالْأَسَاسِي اعْتَمَدَ عَلَى مَعْطِيَاتِ الثَّقَافَةِ، فَإِنَّ الثَّقَافَةَ هُنَا تَحَاوَلَ فَهْمَ هَذَا الْجَذْرِ الثَّقَافِي لِلنَّصِ» (ابوزید، ۱۹۹۰م: ۵۲) «همچنان که متن در مفهوم گوهری و اساسی خود متکی به داده‌های فرهنگ و واقعیت خارجی است، فرهنگ نیز می‌کوشد که این ریشه فرهنگی متن را در یابد.» (ابوزید، ۱۳۸۷: ۱۰۱)

ابوزید برای وحی سرشت زبانی قایل نیست؛ چرا که ایشان وحی بر پیامبر اکرم (ص) را نیز به معنای الهام می‌گیرند. و از آنجا که «الهام به معنای سخن گفتن زبانی نیست» (همان، ص ۵۲۱) بنابراین «وحی همواره کلام غیر زبانی است.» (همان) ایشان برای اثبات این نظر که پیامبر اکرم (ص) خود معنای متن را در قالب زبان عربی بیان کرده است، همچون دیگر اندیشمندان به آیه ۵۱ سوره شوری استناد می‌کند:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَاخِيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» (شوری/۵۱): «و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلند مرتبه سنجیده‌کار.» و آن را مربوط به کلام الهی میدانند؛ یعنی وحی خداوند - چه با واسطه و چه بی واسطه- قسمی از اقسام کلام و خطاب الهی است. «پس وحی به پیامبران یکی از انواع کلام الله است. در این آیه، کلمه وحی به همان معنای لغوی اش، یعنی الهام به کار رفته است. بنابر این آیه، کلام الهی بر سه گونه است: الف) به معنای الهام (ب) سخن گفتن از پس حجاب که تنها نمونه آن را در ماجرای موسی سراغ داریم. ج) فرستادن رسول [فرشته] تا او به اذن خداوند مطلبی را الهام کند. این نوع سوم همان وحی معهود است که در آن رسولی می‌آید، اما این رسول چیزی را ابلاغ نمی‌کند؛ بلکه وحی و الهام می‌کند. اگر بر اساس چنین تفکیکی میان وحی و کلام الهی (و انواع سه گانه آن) به آیه بنگریم، در می‌یابیم که جبرئیل کلمات را به پیامبر تحویل نداده بلکه آنها را الهام [وحی] کرده است.» (ابوزید، ۱۳۸۷: ۵۱۷) بر این اساس هر شخصی که مورد خطاب الهی قرار گیرد، این خطاب و تکلم از سه حال خارج

نیست: یا از طریق وحی مستقیم الهی و بدون واسطه است (وحیاً) یا این خطاب از پس حجاب می‌باشد (أو من وراء حجاب) یا با واسطه فرشته وحی (أو يرسل رسولاً فيوحي ...)

شیوه اول از طریق وحی می‌باشد. « و هو ما يطلق عليه العلماء الإلهام » (ابوزید، ۱۹۹۰م: ۴۶)

« و دانشمندان در اینجا آن را الهام می‌نامند. » (ابوزید، ۱۳۸۷: ۹۲) این مورد در بردارنده هیچ لفظی نیست و نه تنها شامل انسان می‌شود، بلکه اشیا و دیگر موجودات را هم در بر می‌گیرد:

«إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ» (طه/۳۸): «هنگامی که به مادرت آنچه را که [باید] وحی می‌شد وحی کردیم»

« وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ » (نحل/۶۸): «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره‌های کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن»

«إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَغْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» (انفال/۱۲): «هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس، فراز گردنها را بزیند، و همه سرانگشتانشان را قلم کنید.» این مورد از کلام، وحی یا الهام یکطرفه می‌باشد و مضمون آن در بردارنده امر به کاری می‌باشد.

مورد دوم، کلام از طریق صوت است یعنی مضمون و مفهومی همراه با لفظ می‌باشد:

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ»: (طه/۱۱-۱۳) «پس چون بدان رسید، ندا داده شد که: «ای موسی، این منم پروردگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوسی» هستی. و من تو را برگزیده‌ام، پس بدانچه وحی می‌شود گوش فرا ده.»

اما تمام بحث ابوزید در مورد وحی به شیوه سوم کلام الهی مربوط می‌شود: «أو يرسل رسولاً فيوحي ياذنه ما يشاء». از نظر ایشان نوع سوم کلام الهی نیز همچون نوع اول از طریق الهام است اما با این تفاوت که غیر مستقیم و به واسطه فرشته وحی صورت می‌گیرد:

«الطريقة الثالثة من طرائق كلام الله للبشر هي الوحي غير المباشر عن طريق الرسول الملك الذي يوحى للمستقبل بإذن الله ما يشاء.» (ابوزید، ۱۹۹۰م: ۴۷) «حالت سوم از صور ارتباط خداوند با انسان همان وحی غیر مستقیم از طریق فرشته است. در این حالت، فرشته به اذن خداوند هر چه را می‌خواهد به گیرنده القا می‌کند.» (ابوزید، ۱۳۸۷: ۹۴)

به اعتقاد این اندیشمند حتی اشاعره و معتزله هم در مورد کلام الهی هم عقیده بوده اند. یعنی اگر اشاعره معتقد به قدم کلام الهی بودند، منظور از کلام همان علم الهی است. و نه جنبه زبانی کلام. و اگر معتزله معتقد به مخلوق بودن کلام الهی بوده اند به جنبه زبانی و لغوی آن اشاره داشته اند. (ر.ک. همان: ۵۱۸)

ایشان وحی نبوی را شبیه آنچه که در مسیحیت رایج است به معنای الهام می‌گیرند. یعنی «جبرئیل الهام می‌کند اما الهام، زبانی نیست.» (همان: ۵۲۱) چرا که الهام همان القاء اندیشه است و اندیشه نیز زبان بردار نیست و این پیامبر است که به عنوان گیرنده اندیشه آن را در قالب زبان بیان می‌کند: «مفهوم وحی و کلام الله در اسلام چندان از مفهوم وحی در مسیحیت متفاوت نمی‌شود. معنای وحی در مسیحیت چیست؟ معنایش الهام است. انجیل کلام لفظی خداوند نیست بلکه کلام پسر خدا مسیح است.» (همان: ۵۱۸)

حامد ابوزید در فصل دوم از کتاب نقد الخطاب الدینی این نظر گفتمان چپ اسلامی الخطاب الیساری^۱ در مورد وحی را که می‌گوید: وحی صرف حادثه ای نیست که در گذشته چندین بار اتفاق افتاده، سپس توقف یافته و بشریت را به حال خود رها کرده است؛ بلکه وحی عنوانی است که بر هر فعالیت ذهنی انسان در هر زمان و مکان اطلاق می‌شود، را می‌پذیرد: «و فی هذا الفهم [روش گفتمان چپ اسلامی] لا یكون الوحي مجرد واقعه حدثت فی الماضي عده مرات ثم توقفت، تاركاً للبشریه سدی؛ بل الوحي اسم ینطلق علی النشاط الذهنی للإنسان فی كل زمان و مكان» (ابوزید، ۱۹۹۴م: ۱۸۹) ایشان همچنین با نواندیشان چپ هم عقیده است که وحی مبنای طبیعی داشته و در طول زمان استمرار دارد. بنابراین بر مبنای نظر ایشان طبیعت همان وحی و وحی همان طبیعت است. از آنجاییکه طبیعت استمرار دارد، وحی نیز استمرار داشته و دائمی است. در نتیجه همه ما پیامبرانی هستیم که از ناحیه طبیعت بر ما وحی می‌شود. و نزد ما، صدای طبیعت، همان صدای خدا است: «الوحي تعبير عن الطبیعه الإنسانیة مفهوم لا ینکر النبوه بل یعنی استمرارها و دوامها عن طریق نزوع الطبیعه؛ فالطبیعه هی الوحي و الوحي هو الطبیعه. و كل ما یمیل إلیه الإنسان بطبیعه هو الوحي و كل ما یتوجه به الوحي هو الإتیجاه فی الطبیعه. الوحي و الطبیعه شیء واحد. و لما كانت الطبیعه مستمره فالوحي بهذا المعنی مستمر و النبوه دائمه و لكننا أنبیاء یوحي إلینا من الطبیعه و صوت الطبیعه هو صوت الله» (همان) «وحی تعبیری است از طبیعت انسانی، مفهومی است که نبوت را انکار نمی‌کند بلکه به معنای استمرار و دوام آن از طریق گرایش طبیعت است. پس طبیعت وحی است و وحی

۱. ابوزید ابتدا نماینده جریان فکری چپ اسلامی بوده و بعد به جریان فکری چپ سکولار روی می‌آورد.

طبیعت، و هر آنچه که انسان با سرشت خود به آن گرایش دارد وحی است و هر آنچه را که وحی به آن توجه دارد گرایشی در طبیعت است. وحی و طبیعت چیزی واحدند. و زمانی که طبیعت استمرار یابد وحی نیز به همان معنا استمرار می‌یابد و نبوت همیشگی است و ما پیامبرانی هستیم که از طبیعت به ما الهام می‌شود و صدای طبیعت همان صدای پروردگار است.»

در مجموع می‌توان گفت علیرغم نظر سنتی در مورد وحی که برآن است: «خدا سخن گفت»، آقای ابوزید با دیدگاه متجددانه خود معتقد است که: «خدا الهام کرد.»

۳- سایر دیدگاه‌ها در این زمینه

در این زمینه دیدگاه‌های متفاوت دیگری نیز بیان شده است از جمله اینکه: متن قرآن کریم همراه با محتوای آن از جانب خداوند متعال نازل شده است.

بر طبق این دیدگاه هم الفاظ آیات قرآنی و هم محتوای آنها از جانب خداوند متعال معرفی شده است؛ یعنی هم معانی بر قلب پیامبر(ص) القاء شده است و هم الفاظ و عبارات؛ که ترکیب و ساختار آنها جنبه وحیانی دارد. بر این اساس، پیامبر(ص) در روند ارتباطی خود با خداوند متعال هیچگونه نقشی در تولید محتوا و الفاظ وحی الهی نداشته است: «در این ارتباط، پیامبر جنبه انفعالی محض داشته و پیام الهی را با همان مضمون و کلامی که از طرف خداوند دریافت می‌کرده، به دیگران ابلاغ می‌کرده است. در واقع، پیامبر نه در مضمون وحی و نه در نحوه بیان آن هیچگونه نقشی نداشته است.» (نصری، ۱۳۸۷: ۱۵) بنابراین، پیامبر(ص) تنها نقشی که در ارتباط وحی الهی داشته‌اند همان نقش رساننده و ابلاغ کنندگی می‌باشد و هیچ گونه نقشی نه در زمینه تولید الفاظ و نه در تولید وحی الهی نداشته است.

این دیدگاه نظر اغلب اندیشمندان علوم قرآنی است که در تأیید و توجیه آن به دلایلی همچون اعجاز قرآن کریم استناد می‌کنند. آیت الله معرفت نظم موجود در آیات قرآنی و ساختار کلمات و تشکیل آیات را حاصل وحی الهی می‌دانند. و آن را به عنوان امری که تمام مسلمانان در همه ادوار تاریخی بر آن اتفاق نظر داشته‌اند معرفی می‌کند:

«اتفاق کلمة الأمة في جميع ادوار التاريخ على أن النظم الموجود والأسلوب القائم في جمل و تراکيب الآيات الکریمه هو من صنع الوحي السماوي لا غيره. الأمر الذي التزم به جميع الطوائف الاسلامیة، على مختلف نزعاتهم وأرائهم في سائر المواضيع» (معرفت، ۱۴۱۲ق، ج: ۱: ۲۷۴) «تمام امت در تمام ادوار تاریخ اتفاق نظر دارند که نظم فعلی و شیوه ای که در جمله‌ها و ترکیب آیات قرآن کریم برقرار است از ناحیه وحی الهی است و نه غیر آن؛ موضوعی که تمام

فرقه‌های اسلامی به رغم اختلافات و آراء مختلفی که در جاهای دیگر دارند، به آن پایبند می‌باشند.»

یا این که محتوا از جانب خداوند، ولی الفاظ آن از جانب جبرئیل می‌باشد. این دیدگاه بر آن است که فرشته وحی محتوای قرآن را در قالب و ظرف زبانی برده و آنرا به زبان عربی بر پیامبر اکرم (ص) ابلاغ کرده است. اما این ضعیف‌ترین نظری است که در مورد وحی خداوند بیان شده است و در بین اندیشمندان مورد اقبال چندانی واقع نشده است. زرکشی در البرهان از سمرقندی در مورد آنچه بر پیامبر (ص) نازل شده سه قول را نقل کرده است که قول سوم آنها به این دیدگاه اختصاص دارد:

«والتالث: أنَّ جبریل علیہ السلام أَمَّا أُلْقِيَ علیہ المعنی وأَنه عَبَّرَ بهذِهِ الألفاظِ بِلِغَةِ العَرَبِ وَأَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ یَقْرَءُونَهُ بِالعَرَبِیَّةِ، ثُمَّ إِنَّهُ أَنْزَلَ بِهِ کَذَلِکَ بَعْدَ ذَلِکَ» (زرکشی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۲۹۱) «و سوم اینکه جبرئیل (ع) معنا را بر آن حضرت القا می‌کرد و آنگاه وی این معانی را با الفاظ عربی بیان می‌نمود. و آسمانیان آنها را با لغت عربی می‌خواندند و به همین شیوه موارد بعدی نیز بر ایشان نازل می‌شد.»

اما بایستی گفت که فرشته وحی در پیدایش وحی الهی و تکوین الفاظ آن نقشی نداشته بلکه فقط واسطه‌ای جهت ابلاغ آن به پیامبر (ص) بوده است. و نقش پیامبر نیز فقط ابلاغ به مردم بوده است:

«والحَقُّ أَنَّهُ لَیْسَ لِجَبْرِیْلِ فِی هَذَا الْقُرْآنِ سِوَى حِکَايَتِهِ لِلرَّسُولِ وَإِیْحَائِهِ إِلَیْهِ وَلَیْسَ لِلرَّسُولِ صَلی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِی هَذَا الْقُرْآنِ سِوَى وَعِیْهِ وَحْفِظُهُ ثُمَّ حِکَايَتِهِ وَتَبْلِیغِهِ، ثُمَّ بَیَانِهِ وَتَفْسِیرِهِ ثُمَّ تَطْبِیْقَهُ وَتَنْفِیْذَهُ. نَقَرَأُ فِی الْقُرْآنِ نَفْسَهُ أَنَّهُ لَیْسَ مِنْ إِنْشَاءِ جَبْرِیْلِ وَلَا مُحَمَّدٍ نَحْوُ: وَ إِنْکَ لَتَلَقَّی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَکِیْمٍ عَلِیْمٍ (نمل/۶)» (الزرقانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۳۶) «حق آن است که برای جبرئیل در ارتباط با قرآن جز نقل آن برای رسول خدا (ص) و وحی بر ایشان هیچ جایگاه دیگری وجود ندارد و نقش رسول خدا (ص) درباره قرآن جز فراگیری، تبلیغ و سپس بیان و تفسیر و آنگاه تطبیق و اعمال آن کار دیگری نیست. ما در خود قرآن می‌خوانیم که قرآن نه از انشاء جبرئیل است و نه از انشاء محمد (ص) مثل این آیه...»

دیدگاه دیگری نیز در این زمینه مطرح شده و آن عبارت از این است که: متن و محتوا هر دو از جانب پیامبر اکرم (ص) می‌باشد.

این احتمال هم لفظ و هم معنا و محتوای قرآن کریم را از جانب پیامبر اکرم (ص) می‌داند. و یا به عبارت دیگر قرآن کریم را حاصل تجربه عرفانی و روحانی شخص پیامبر معرفی می‌کند. و

با این وجود، پیامبر(ص) را هم تولید کننده قرآن می‌داند و هم تولید کننده وحی؛ و ایشان را هم در تولید و تکوین الفاظ و عبارات قرآنی و هم در تولید مضمون وحی دخیل می‌داند. قبول این دیدگاه نیز از سوی علما و اندیشمندان با توفیق چندانی همراه نبوده است. طرفداران این دیدگاه معتقدند که پیامبر(ص) «می‌تواند از مجاری ویژه ای به مدرکات ویژه ای دست پیدا کند که دیگران از دست یافتن به آن ناتوان و ناکام اند.» (سروش، ۱۳۷۸: ۳) با این توضیح وحی نوعی تجربه دینی و الفاظ و عبارات نیز ابزاری جهت بیان آن تجربه می‌باشد؛ بدین معنا که پیامبر(ص) به عنوان شخصی که بر اثر عبادت و تزکیه نفس به مرحله چنین تجربه‌ای رسیده است، بیان و تعبیری از تجربه روحانی خود بدست می‌دهد. و عبارات قرآنی کلام پیامبر اکرم(ص) و در مقام بیان و تشریح تجربه روحانی خود می‌باشد. «بدین قرار دین تجربه روحی و اجتماعی پیامبر است و لذا تابع اوست و از آنجا که این تجارب گزاف نیست و پشتوانه شخصیت الهی و مؤید پیامبر را با خود دارد، برای همه پیروان و شخص پیامبر نیز متبع و الزام آوراست.» (همان، صص ۱۹-۲۰)

اما بایستی گفت: «این ادعا که قرآن و بطور کلی دین، حاصل تجربه روحی و اجتماعی پیامبر است و لذا تابع اوست، با اعجاز قرآن و دلالت آن بر نبوت پیامبر اکرم- که از امور بدیهی دینی در میان مسلمانان تلقی می‌شود- به گونه ای آشکار در تضاد است؛ زیرا در این ادعا، دین و قرآن حاصل تجربه روحانی بشری عادی تلقی شده که البته چون شخصیت او بر اثر عبادت رشد یافته، سخنی بر خلاف رضای خدا نمی‌گوید. چنین سخنی هر چند نهایتاً مورد تأیید خداوند باشد، معجزه نخواهد بود و نبوت آورنده را ثابت نمی‌کند.» (اشرفی، ۱۳۸۷: ۹۳)

۴- بررسی و نقد دیدگاه ابوزید

از جمله دلایل ابوزید مبنی بر اینکه الفاظ وحی از پیامبر(ص) می‌باشد، این است که اگر این الفاظ از طرف خداوند متعال نزول می‌یافت، قرائات متعدد از قرآن کریم - که مربوط به لفظ است- مطرح نشده و رایج نمی‌گشت؛ حال آنکه در تاریخ قرآن، بحث قرائات مختلف مشهود و معروف می‌باشد. (رک. ابوزید، ۱۳۸۷: ۵۲۱) در این باره بایستی گفت که رایج و مشهود بودن قرائات مختلف خود به معنای متواتر بودن و به تبع آن، صحت داشتن این قرائات نمی‌باشد؛ چرا که در جواز تعدد قرائات هیچگونه سند قطعی و صحیح در دست نیست. و در زمان پیامبر اکرم(ص) فقط یک نوع قرائت رواج داشت. «و آن قرائتی است که در میان مردم(جمهور مسلمانان) متداول است و هر قرائت که با آن مطابق باشد، مقبول و گرنه مردود

است. «معرفت، ۱۳۷۵: ۱۴۰) بحث قرائات مختلف در زمان پیامبر اکرم (ص) موجود نبوده، بلکه بعد از ایشان موضوعیت می‌یابد. دلیل آن هم اختلاف بر سر جمع و نظم قرآن بود. با این حال، قرائات مختلف و متعدد بوجود آمد. که حاصل اجتهاد و نظر قراء و راویان مختلف از نص واحد قرآن کریم بود.

ابو زید در بیان اینکه وحی همان کلام الله لفظی نیست استدلال می‌کند: «آیا مثلاً کالصوف المنفوش و کالعهن المنفوش (قاره/۵) یکسان اند؟ اگر بپذیریم وحی همان کلام الله حرفی و ملفوظ است، لاجرم یکی از این دو قرائت اشتباه است. به یاد داشته باشیم که تعدد و اختلاف قرائات امری مشهود است و خاورشناسان آن را نشانه تحریف، انحراف و عدم تدوین قرآن شمرده اند.» (ابوزید، ۱۳۸۷: ۵۱۷)

اما بایستی گفت که روایات قرائات مختلف متواتر نبوده و تنها قرائت صحیح همان است که از پیامبر اکرم (ص) به ما رسیده است و همین تعدد و تفاوت قرائات متواتر بودن آنها را رد می‌کند:

«وجود التناقض بین القرائات ینفی تواترها عن النبی (صلی الله علیه وآله) إذ نصّ الوحی لا یحتمل اختلافاً» (معرفت، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۸۴) «وجود تناقض در بین قرائات، خود تواتر آنها را از سوی رسول خدا (ص) نفی می‌کند؛ چون نص وحی نمی‌تواند اختلاف بردار باشد.»

استناد دیگر ابوزید بر نبوی بودن الفاظ قرآنی، روایات احرف سبعة می‌باشد. حال آنکه روایات نزول قرآن بر احرف سبعة نیز از حجیت و اعتبار خارج است؛ چرا که این روایات با روایات منقول از ائمه علیهم السلام در تقابل و تناقضند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «القرآن واحدٌ نزل من عند الواحد و إنما الإختلاف من قبل الرواة» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۳۰) «قرآن یک قرائت دارد که از سوی خدای واحد نازل گشته است اما اختلاف (در قرائت آن) از ناحیه راویان قرآن ناشی شده است.» بر این اساس «نزول قرآن با حروف هفتگانه معنی و مفهوم صحیحی ندارد، از این رو این گونه روایات را باید کنار گذاشت. مخصوصاً بعد از آنکه روایاتی از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بر دروغ بودن آن روایات دلالت می‌کنند. و اینکه قرآن تنها با یک حرف نازل شده و تمام اختلافاتی که وجود دارد از طرف راویان و قاریان است.» (خویی، ۱۳۸۴: ۲۶۰)

از دیگر دلایل ابوزید مبنی بر اینکه الفاظ قرآن جنبه بشری دارد، استناد به این آیات می‌باشد: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ» (بقره/ ۹۷) بگو: «کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست]

چرا که او، به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است، در حالی که مؤید [کتابهای آسمانی] پیش از آن، و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.» و «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (شعرا/۱۹۳-۱۹۴) «روح الامین آن را بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشدار دهندگان باشی.» بدین معنا که «جبرئیل کلمات را به پیامبر تحویل نداده بلکه آنها را الهام [وحی] کرده است.» (ابوزید، ۱۳۸۷: ۵۱۷) به عبارتی خداوند معانی را بر قلب پیامبر القا و الهام کرده و پیامبر خود آن معانی را به لسان عربی بیان کرده است.

آقای زرقانی در کتاب مناهل العرفان به این نظر اشاره کرده و آن را رد می‌کند؛ چرا که فرشته وحی در قرآن کریم نقشی جز ابلاغ و بازگو کردن به پیامبر اکرم (ص) ندارد: «و قد أَسَفْتُ بعضَ الناسِ فزعم أنّ جبرئیل کان ینزل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم بمعانی القرآن و الرسول یعبّر عنها بلغة العرب ... والحقّ أنّه لیس بجبرئیل فی هذا القرآن سوی حکایتہ للرسول و ایحائه إلیه...» (الزرقانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۳۶) «برخی از مردم خود را به سختی و مشکل انداخته و گمان کرده اند که جبرئیل معانی قرآن را بر پیامبر (ص) نازل می‌کرد و پیامبر (ص) آنها را با لغت عربی بیان می‌نمود... ولی حق آن است که جبرئیل در ارتباط با قرآن جز وحی کردن و بیان آن برای حضرت رسول (ص) جایگاهی نداشته است.» در حقیقت آقای ابوزید برای اثبات عقیده خود به واژه قلب نظر داشته است. زیرا قلب محل نزول و دریافت و جایگاه معانی است.

اما این دیدگاه خطا به نظر می‌رسد. «زیرا مقصود از قلب در این دو آیه، شخصیت درونی پیامبر است که شخصیت حقیقی او را تشکیل می‌دهد. دریافت وحی نیز می‌بایست از همان راه صورت می‌گرفت، چون پیام وحیانی به گونه‌ی معمولی انجام نمی‌گیرد تا بتوان با حس ظاهری آن را دریافت بلکه دستگاه و گیرنده مناسب خود را برای دریافت نیاز دارد که همان جنبه روحانی و ملکوتی پیامبران است که به سرحد کمال رسیده و شایستگی دریافت و بازگو کردن چنین پیامی را دارند.» (معرفت، ۱۳۸۰: ۴۶)

دلیل بر این که نه تنها معانی بلکه نزول الفاظ قرآن کریم نیز از طرف خداوند متعال صورت گرفته، اعجاز در الفاظ (بلاغت) آن می‌باشد؛ که در آیاتی از قرآن کریم همچون آیات تحدّی بدان تصریح شده است و «مفاد آیات تحدی آن است که اگر در نزول این الفاظ و قالب‌های مشتمل بر این معانی از سوی خدا تردید دارید، در مقام معارضه و برای اثبات مدعای خود، الفاظ و عبارات دیگری مشابه این الفاظ و عبارات بیاورید. این بیان نشان می‌دهد که الفاظ و

عبارات هم از سوی خدا نازل شده و ساخته و پرداخته ذهن هیچ انسانی، از جمله پیامبر(ص) نیست. «(مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۸۲) از اینگونه است آیات:

«فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (طور/۳۴) «پس اگر راست می‌گویید، سخنی مثل آن بیاورند.»
 «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرْتَهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَلَطَّعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (هود/۱۳) یا می‌گویند: «این [قرآن] را به دروغ ساخته است.» بگو: «اگر راست می‌گویید، ده سوره بر ساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می‌توانید فرا خوانید.»
 و «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرْتَهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَلَطَّعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ أَكْذَبُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَنَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (یونس / ۳۸-۳۹) «یا می‌گویند: «آن را به دروغ ساخته است؟» بگو: «اگر راست می‌گویید، سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا می‌توانید، فرا خوانید. بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی [هم] که پیش از آنان بودند، همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند. پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است.»

بر اساس این آیات کفار معتقد بودند که الفاظ و عبارات قرآنی و ساختار سور و آیات آن از جانب پیامبر(ص) صورت گرفته است. از این رو خداوند با عبارات "فلیأتوا بحدیث مثله"، "فأتوا بعشر سور مثله" و "فأتوا بسورة مثله" آن‌ها را به تحدی فرا می‌خواند. چون اعراب آن زمان از نظر فرهنگ شفاهی و فصاحت و بلاغت زبان در حد والایی بودند. و از این جهت است که مدعی می‌شوند لفظ قرآن از پیامبر است. و خداوند متعال برای اثبات اینکه لفظ قرآن از پیامبر نیست، چندین مورد در برابر آنها به این امر تحدی کرده که کتابی همچون قرآن یا چند سوره و یا حتی سوره ای - که اشاره به عبارات و ساختار لفظی قرآن دارد- همچون یکی از سور قرآن بیاورند.

دلیل بر این امر روایات تاریخی است مبنی بر اینکه معاندین برای اثبات نظر خود(بشری بودن لفظ قرآن) به هم‌آوردی با قرآن برخاسته و سعی در آوردن الفاظی همچون الفاظ قرآن کریم داشته‌اند. و اگر می‌توانستند سوره ای همچون یکی از سوره‌های قرآن بیاورند، فرض و ادعای آنها مبنی بر اینکه قرآن از جانب شخص پیامبر و ساخته‌ی اوست که آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهد، اثبات می‌شد؛ لیکن آنها قادر به چنین امری نبودند. و «وقتی اعراب که امت فصاحت و بلاغت بودند از آوردن یک سوره نیز ناتوان شدند، قرآن با صدای رسای خود در همه آفاق طنین افکند و با یقین و اعتماد کامل به خود، خطاب به همه امت‌های جهان چنین گفت:» (صالح، ۱۳۷۵، ج ۱: ۶۶)

« قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْاِجْنُ عَلٰی اَنْ یاتُوْا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْءَانِ لَا یاتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً » (اسراء/۸۸) « بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند.»

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در باب چیستی و چگونگی وحی به معنای مورد نظر آن یعنی قرآن کریم نظریات متعدد و متفاوت از هم طرح شده است. از جمله آنها که چالش‌هایی را نیز به دنبال داشته است نظیر نصر حامد ابوزید بود. خلاصه و لب نظر ایشان این است که فرشته وحی تنها معانی و مفاهیم آیات قرآن کریم را بر پیامبر اکرم (ص) نازل کرده و پیامبر خود این معانی را در قالب الفاظ و عبارات و به زبان عربی بیان کرده است. از این رو وحی را فاقد جنبه لسانی دانسته و برای آن سرشت زبانی قایل نیست؛ به عبارتی ایشان متن را نبوی و محتوا را وحیانی می‌داند. دلیل ایشان بر این نظر این است که وحی بر پیامبر (ص) به معنای الهام و القاء مفاهیم بر قلب است که زبان بردار نمی‌باشد.

ابوزید برای اثبات نظر خود به دلایلی همچون جواز قرائت سبع، وجود روایات احرف سبعة، آیات بیانگر نزول معانی بر قلب پیامبر (ص) و... استناد کرده و از این مباحث در جهت تبیین و اثبات نظر خود بهره برداری می‌کند. ولی در مقابل و طبق نظر غالب دانشمندان علوم قرآنی نه تنها محتوا بلکه الفاظ قرآن کریم نیز از جانب خداوند متعال و بواسطه فرشته وحی بر پیامبر (ص) نازل شده و ایشان هیچگونه نقشی نه در تولید وحی و نه در خلق الفاظ قرآن کریم نداشته بلکه یگانه نقش ایشان، دریافت و حفظ وحی اولاً و ابلاغ و تبیین آن ثانیاً می‌باشد. بر این اساس، پیامبر (ص) در روند ارتباطی خود با خداوند متعال هیچگونه نقشی نه در تولید محتوا و نه در ایجاد الفاظ قرآن کریم نداشته است. تنها نقشی هم که در ارتباط با وحی الهی برای ایشان وجود داشته است، همان نقش ابلاغ و تبیین می‌باشد. این دیدگاه نظر اغلب اندیشمندان علوم قرآنی است که در تأیید و توجیه آن از مباحثی همچون اعجاز قرآن کریم، سبب نزول، ناسخ و منسوخ و... بهره جسته‌اند.

فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن فارس، ابوالحسین احمد(۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون ، دفتر تبیغات اسلامی، قم.
- ۳- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، دار صادر، بیروت.
- ۴- ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۰)، معنای متن: پژوهشی در علوم قرآن، ترجمه مرتضی کریمی نیا ، طرح نو، تهران.
- ۵- _____ (۱۹۹۰م)، مفهوم النص: درسه فی علوم القرآن، الهیئه للمصریه العامه للکتاب، قاهره.
- ۶- _____ (۱۹۹۴ق)، نقد الخطاب الدینی ، سینا للنشر، قاهره.
- ۷- اشرفی، امیررضا (۱۳۸۷)، الهی بودن متن قرآن از منظر علامه طباطبایی و نقش آن در تفسیر المیزان، قرآن شناخت، سال اول، شماره اول.
- ۸- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۷۷) دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، دوستان، تهران.
- ۹- خویی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، البیان فی تفسیرالقرآن، ترجمه جعفر حسینی، دارالثقلین، تهران.
- ۱۰- رامیار، محمود (۱۳۸۷)، تاریخ قرآن، امیر کبیر، تهران.
- ۱۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۷)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: محمد خلیل عیتانی، نشر آرایه، تهران.
- ۱۲- زرقانی، محمد عبدالعظیم (۱۴۲۴ق)، مناهل العرفان فی علوم القرآن، دارالفکر، بیروت.
- ۱۳- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله (۱۴۰۸ق)، البرهان فی علوم القرآن، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۱۴- سروش، عبدالکریم(۱۳۷۸)، بسط تجربه نبوی، موسسه فرهنگی صراط، تهران.
- ۱۵- صالح، صبحی(۱۳۷۵)، پژوهش هایی درباره قرآن و وحی، ترجمه محمد مجتهد شبستری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- ۱۶- طباطبایی، محمد حسین(۱۳۸۷)، قرآن در اسلام، دفترانتشارات اسلامی، قم.
- ۱۷- فیروز آبادی، محمد ابن یعقوب (۱۴۲۰ق)، القاموس المحیط، دار احیاءالتراث العربی، بیروت.
- ۱۸- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲)، الکافی، نشر الاسلامیه، تهران.
- ۱۹- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۵)، قرآن شناسی، تحقیق و نگارش: محمود رجبی ، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ، قم.
- ۲۰- معرفت، محمد هادی (۱۴۱۲ق)، التمهید فی علوم القرآن، موسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۲۱- _____ (۱۳۸۰)، علوم قرآنی، موسسه فرهنگی تمهید، قم.
- ۲۲- _____ (۱۳۷۵)، تاریخ قرآن، انتشارات سمت، تهران.
- ۲۳- نصری، عبدالله (۱۳۸۷)، کلام خدا: تحلیل و نقد دیدگاه روشنفکران دینی درباره وحی و تجربه نبوی، دفترنشر فرهنگ اسلامی، تهران.